

تکمله ای بر کتاب

(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

تذکره الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی

(بخش هفتم و نتیجه)

تعیین جایزه برای سرامان الله خان :



پسر سقوی در هر فرصتی که بدست می آورد از اتهام بستن کفر به امان الله خان کوتاهی نمی کرد، در حالی که خودش از اسلام تنها بسم الله گفتن را یاد داشت و بس. کاتب در ذیل وقایع 27 شوال/ مطابق 19 حمل (8 اپریل) مینویسد: «در این روز امیر حبیب الله خان، کلان تران و ریش سفیدان واعیان شهر را در قصر دلکشاء رسماً دعوت کرده، اظهاراتی در محضر دعوتیان که از مردم شنوار و بعضی از مردم لهوگرد نیز شامل بودند، نموده زبان به گفتار گشود که : امان الله از دین اسلام روی برتافته به پرستش اصنام پرداخته میخواست که عموم ملت ورعیت و سکنه افغانستان را به اجبار و فشار و انزجار بت پرست سازد. ...تا که من به تحریک علمای ربانی و رؤسای روحانی که

دست از جان شسته ، کوه گرد سرقت و صحرانورد غارت بودم، اقدام بر قلع و قمع او کرده، مظفر به مرام آدم که اینک به بیعت جمعی از مسلمانان و علما، جالس اورنگ امارت گردیده سعی و جاهدم که تانید دین شریف سید المرسلین نمایم. و پس از ادای اینگونه کلمات پرده اصنام و مجسمه های که از حفریات باستانی از نواحی: جلال اباد، یگرام، کوه دامن، خواجه صفا، و غیره جاها، باجد و جهد مسیو «فوشه» فرانسوی و مسیو «برتو» بدست آمده بودند، ... و امان الله خان آنها را با بت های که در عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر احیب الله خان مرحومان کشف شده بودند و در موزیم خانه نهاده بود، برداشته، به حضار گفت: اینست معبودهای او که به چشم سر می بینید. دو سه روز قبل آنها را به شنواریان نیز نموده بود و ایشان دست او (بچه سقاو) را بوسیده به زبان افغانی (پشتو) گفتند: «قربان دی سم، بیشک ته پادشاه داسلام او بت شکن بی!» «و این نمایشات در قلوب عامه که از علم تاریخ و ادیان بی خبر بودند، مؤثر می نمود.» [90]

کاتب جای دیگری مینویسد: در 24 حمل / 14 اپریل، «حبیب الله کدخدایان افغان کوچی را که تازه با رمه و گله خود در اطراف کابل وارد پشته ها و پیغوله شده اند، رسماً دعوت و نطق کرد که ملت عزیزم! امان الله خان کافر شده بود و هزاره که خود شما میدانید، کافر است. اکنون کافر معین و یاور کافر شده ، میخوام شما مسلمانان خون هزاره را از آن من و مالش را بهره خود دانسته، دمار از روزگارش برارید.» [91]

یکی از اقوام که اکثریت شان مریدان حضرت شوربازار بودند و بدستور و تشویق پیر و مرشد خود به طرفداری از پسر سقا، برضد شاه امان الله در غزنی می جنگیدند، اقوام سلیمان خیل کتواز و طایفه اندر غزنی بودند.

کاتب، میگوید که در چهارم ثور 1308، مکتوب حضرت [تورالمشایخ] به بچه سقا رسید که در آن خواسته شده بود تا برای 20 هزار نفر از مردم سلیمان خیل و اندر [مریدان حضرت] که به طرفداری حبیب الله در مقابل امان الله خان در غزنی با تفنگ های خود می جنگند، مرمی بفرستد. حبیب الله به وزارت حربیه فرمان داد تا صندوق های مرمی مختلف النوع را که به تفنگ های آنها راست آید، به غزنی انتقال دهند، مگر مردم وردک و مهاجر وزیری و هزاره [از این اقدامات دولت مطلع شده] از راه کوتل مجید وارد خوات شده و عقب اردوی های حبیب الله را که در تکیه و شش گاو بودند، بریده راه آمد و شد شان را مسدود کردند تا سامان حرب و علوفه به ایشان نرسد.

این اقدامات نظامی مردم وردک و وزیری و هزاره ، که از هواخواهان امان الله خان بود، بر پسر سقاو چنان گران آمد که بلا درنگ فرمان ترور امان الله خان را صادر نمود و برای آوردن سرامان الله خان جایزه 160 هزار روپیه تعیین کرد. [92].

متأسفانه برای ترور شاه امان الله غازی، پسر سقو، یکی از تاجران قندهاری را تطمیع کرده بود تا با همکاری هفت نفر قندهاری دیگر، شاه امان الله غازی را به قتل برساند. کاتب در ذیل وقایع 26 حمل 1308 مطابق 15 اپریل 1929، مینویسد که سقو: «موسی خان قندهاری رئیس شرکت تجارت افغان و آلمان را با هفت نفر دیگر از قندهاریان به قتل امان الله خان برانگیخته و به مژده و نوید عطای زیادی ایشانرا تطمیع و مامور کرد که او را هلاک سازند.»

[93]

غازی امان الله خان، شخصیت آزادیخواه و بی تعصب که کمترین حقش برگردن ملت افغان: تحصیل استقلال افغانستان از کام استعمار بود، در غزنی چندین بار مورد سوء قصد جواسیس انگلیس قرار گرفت ولی همه آن دسایس و حملات تروریستی خنثی گردید، تا اینکه بر اثر خیانت برخی از نزدیک ترین همکاران خود، از جنگ با نیروهای سقوی که اکثراً مریدان حضرت صاحب شوربازار بودند، منصرف شد و به عقب نشست ولی بجای رفتن به قندهار راه سپین بولدک و چمن در پیش گرفت و در 4 جوزا 1308 از کشور خارج گردید، و بدست عناصر اجیر یا موظف شده پسر سقو، ترور نشد، ورنه احساس بدی از یک جنایت تاریخی به بازماندگان شان باقی میماند.

مکتوب پسر سقو به امان الله خان:

کاتب در ذیل وقایع 15 ثور/5 می 1929، مینویسد که: حبیب الله با خوانین کوهدامنی و کوهستانی و منصبداران لشکری و اعیان کشوری خود مشورت و کنکاش کرد و مشکلات هر چهار سمت کابل یعنی مشرقی و جنوبی و مغربی و شمالی را که برخلاف او برخاسته بودند، به آنها تشریح نمود و از آنها خواست، راه حل را نشان دهند! در نتیجه همه به این فیصله رسیدند تا کابل را ترک گویند و تاج و تخت سلطنت را دوباره به امان الله خان واگذارند، بشرطی که امان الله خان به مردم شمالی و همراهان سقو، امان دهد و از اعمالی که مرتکب شده اند، بازخواست ننماید. با این نتیجه گیری، مکتوبی از جانب حبیب الله، عنوانی امیر امان الله خان نوشتند و آنرا برای امان الله خان توسط طیاره فرستادند. در این نامه حبیب الله به شاه امان الله نوشته بود:

«من ترا نسبت کفر میدادم، اکنون از کثرت خون ریزی مسلمانان، من کافر شدم، اگر سمت شمالی را به من واگذاشته، امان جان دهی؛ دیگر خونی نریخته پیرامون قتال و جدال نگشته، تخت امارت را فروهشته به تو سیارم، به شرط آنکه اهالی شمالی از ایذا و آزار انتقام کردار خود مأمون و محفوظ و مصنون باشند. و این مکتوب به ساعت سه از این روز (15 ثور) به ذریعه طیاره فرستاده شد و طیاره شب پس نیامده، موجب تحویلات و سوء خیالات بی خبران شد.» [94].

گرچه طیاره سه روز بعد برگشت و جواب امان الله خان را به پسر سقاو رسانید، اما جواب را هرچی که بود، سران سقوی افشاء نکردند، معلوم است که جواب امان الله خان مطابق خواست سقویان نبوده است. اما آنچه که باعث ارسال این مکتوب به امان الله خان شده بود، تأثیر خیر آمد آمد غلام نبی چرخ از مزار به عزم کابل بود. در همان زمان به حبیب الله خبر رسید که مزار سقو طرده و هواداران شاه امان الله مجدداً به وظایف قبلی خود در مزار گماشته شد اند. در خبر علاوه شده بود که غلام نبی خان با کمک و معاونت قشون ملی قوم اسحق زانی تحت ریاست غلام رسول خان پسر سیف آخندزاده و ناقلین هزاره و مهاجرین ترکمن، پس از حبس مامورین سقوی، با کمال استعجال راه بامیان بر گرفته و در آنجا با قوتهای طوایف هزاره شیخ علی و بلخاب و ترکمان و سرخ پارسا و یکه اولنگ یکجا شده قصد دارند تا بر کوهستان و کوهدامن یورش آورند. این امر باعث رفتن سید حسین وزیر حریبه از کابل به چاریکار گردید. [95].

کاتب علاوه میکند که: «اینک از سه چهار روز قبل تا امروز 26 ذیقعه (16 ثور/6 می) است، پیهم سامان و آلات حرب با مفرزات قشون اجباری ملی که از چرخ و خوشی و کلنگار و سرخاب لهوگرد فراهم آورده می آورند. وهم قوای عسکری مامور سمت جنوبی را از درمادگی به کابل خواسته اند با سلاح و بی سلاح دسته دسته جانب چاریکار رهنورد می سازند. بر علاوه قوای عسکری مامور سمت مغربی و غزنین که شکست یافته جوقه جوقه آمده در خانه های خود وارد و پنهان میشوند، کار را بر حبیب الله خان و شمالیان بغایت دشوار کرده است. و قوایش را که تا کنون 7000 (هفت هزار) نفر مقتول و مجروح گردیده و دیگر توان حصول فوق ندارد و در کابل با اهالی شهر محصورانه روز به سرمی برد کاسته شده تا معلوم شود که در مقابل تمام هزاره و اکثر افغانها چه کار از پیش خواهد برد. و کدام راه جهالت و وحشت خارج از دیانت خواهد سپرد.» [96].

در چنین اوضاع و شرایطی بود که ترس و یأس دامنگیر پسر سقا و یاران او شد و مجبور به نوشتن مکتوب به امان الله خان شده بود، بقول کاتب: چنان به هراس افتاده بود که از بیم هجوم هواداران امان الله خان به کابل، تمام عائله خود را بجز خانم محمدزائی که به زور او را عقد کرده بود، از ارگ خارج کرده به خانه سردار عبدالقدوس خان که متصل برج شهر آراء موقعیت داشت، فرستاد. [97]

انتقاد کاتب از امان الله خان و اقدامات او:

کاتب با اصلاحات و ریفورم های شاه امان الله مخالف است و او و وزرای فاسد و منافق او را مورد انتقادات شدید قرار میدهد. صرف یک جمله در توصیف امان الله خان دارد و آن اینست که میگوید: «خدمت بزرگی نسبت به مملکت و ملت افغانستان از قبیل حصول استقلال و معاهدات با دول معظمه و تاسیس مکاتب علوم و فنون متنوعه و حاضر آوردن اقسام ماشین ها و فابریکه های صنایع نفیسه و اشیای مستظرفه و غیره و غیره نمود.» [98].

و سپس در باره علل سقوط دولت او مینویسد: «سوء اقدامات امیر امان الله خان و وزرای خوان [دغل و ناراست] او در اجراء امور سیاسی و اقتصادی و تنظیمیه و انضباطیه و قضائیه و اخلاقیه و حقوقیه و جزائیه باعث تنفر طبائع عامه گردیده، همه را از شاهراه اطاعت و متابعت به سوی سیاه چاه غوایت [گمراهی] و بیغیوت [عصیان و نافرمانی] کشانید... وزراء و مامورین کشوری و لشکری را که هیچ یک زانوی تحصیل نزد معلمی خم نکرده و به جز خصائل ردیله جهالت، دیگر چیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقتنه قانونیه کرد. و ایشان چه از اغراض شخصی و چه از خواهشات نفسی راهی بیرون از شرع و قانون که سراپا اخذ رشوت و نسبت به دولت غدر و خیانت می نمود، پیمودن گرفتند. و در انضباطیه [امنیت] از عدم درایت اولیای امور و وجود حماقت در فطرت و شعور شان که همگان شریک دزد و رفیق قافله بودند، مسالک صورت مهالک و معابر هینت مقابر به خود گرفته، قتل و غارت و سرقت رونق یافت.... و در امور اخلاقیه از تاسیس مکاتب اناثیه و غیره اسباب رفع حجاب و بدناموسی و هتک یرده عصمت و عفاف و مفاستت و مخالطت به حرام، که هر کدام را مؤرخ این عهد و عصر، نام به نام ثبت تاریخ ارقام خواهد کرد به روی روز افتاده، باعث انقلاب و استخراب سلطنت امیر امان الله خان، گشت.» [99]

تبصره:

اگر تمام انتقادات کاتب را بر امان الله خان تانید کنم، اما یک چیز را نمیتوانم تانید کنم و آن تاسیس مکاتب برای طبقه نسوان، و رفع حجاب زنان است که از حقوق اساسی و قابل توجه زنان در یک جامعه مدرن میباشد. این اقدامات رژیم امانی به نظر روشنفکران آن زمان و این زمان از کار های قابل ستایش دوره امانی بشمار میرود، اما فیض محمدکاتب، بنا بر خصالت و خصوصیت ملانی خود، متاسفانه این دو کار را عیب بزرگ حکومت امانی و معادل رواج بی عفتی و بی عصمتی و مخالطت زنان با مردان تلقی نموده است که نشان میدهد ملا فیض محمدکاتب، فارغ از تعصب، درک درستی از برنامه اصلاحات اجتماعی و فرهنگی حکومت مترقی و تجدد خواه امانی نداشته است، زیرا بر رسمیت شناختن حقوق زنان، بدون دسترسی زنان به تعلیم و تربیت و آموزش در مکاتب عصری و سهم گرفتن در فعالیت های سیاسی و فرهنگی جامعه بدون رفع حجاب زنان، ناممکن است. تأمین این حقوق از وظایف اولی و اساسی هر حکومتی برای ساختن یک جامعه مدرن می باشد.

متاسفانه، بیسوادی اکثریت مردم، فقر عمومی و عدم اطمینان از یک آینده مرفه، همیشه سبب شده است که رشوت خوری با وجود تمام شرمساری و عذاب وجدان رازی، تنها منبع درآمد مامورین دولت شمرده شود. این پدیده شوم نه تنها در دوره امانی دامنگیر اکثریت مامورین بود، بلکه قبل از آن در عهد امیر حبیب الله خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر شیرعلی خان و تا احمدشاه بابا و پیشتر و پیشتر از آن هم رایج بود و تا امروز هم ادامه دارد، ولی در هیچ مقطعی از تاریخ کشور، رشوت خوری تا سطح غارت بانک ها در عهد حامدکرزی، و تا فروش طیارات نظامی و ثروت های ملی بسود رهبر جمعیت اسلامی در عهد ربانی نرسیده بود.

نکته دوم، و قابل ذکر در بررسی علل سقوط رژیم امانی، وجود توطئه ها و دسائیس دشمن زخم خورده ای چون انگلیس بود. علت تمام این توطئه های علیه شاه، این بود که استعمار انگلیس، یک افغانستان مستقل و آباد و مرفه تحت رهبری شاه امان الله را برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی و استعماری خود تهدید می شمرد و بنابراین برای نابودی چنین رژیم جسور که بدون دریغ به قبایل آنسوی سرحد کمک میکرد، از انواع توطئه ها و دسیسه ها تا سرحد ترور

و نابودی فزیک‌ی شاه امان الله استفاده کرد، و در صدد برانداختن سلطنت وی شد سعی نمود از وجود رهبران مذهبی و مخالفین دولت برای رسیدن به اهداف خویش استفاده کند.

امان الله خان، شاهی بود که با حصول استقلال کشور نه تنها به اعتبار و قدرت انگلیس در میان مستعمرات آن کشور در آسیا و آفریقا، صدمه زد، بلکه مبارزه او با سنتها و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه، دستور انتخاب یک همسر به مامورانی که بیشتر از یک همسر داشتند، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملانی از ملانماها، کشف حجاب زنان و دادن حق بسیار برای شان در برابر مردان و لغو نکاح صغیر با مردان مسن و... و... از جمله اقداماتی بود که هریک میتواندست آتش دشمنی را با او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد.

کاتب خودش نیز علت شورش مردم شنوار و شمالی کابل، را زیرسر انگلیس و خیانت برخی از وزراء درتبانای با روحانیون متنفذ دانسته مینویسد:

«نخست نایره انقلاب و شورش ضد امان الله خان در سنه 1307 هجری شمسی توسط شینواری ها و به تحریک لارنس انگلیس برپا شده به اظهار اوامر و نواهی دینی (!) مردم را اغوا کرد. و آنان شهر جلال آباد و عمارات عالییه دولتی را که نمونه عمارات اروپائی بودند و عظمت و ترقی و زینت مملکت و مدنیت ملت را در انظار خودی و بیگانه نشان میداد، آتش زدند و سوختند و ضیاع و متاع اهالی شهر و اثاثیه و قورخانه دولت را غارت و خراب نمودند و در عین اشتعال آتش قتال و جدال، اهالی کوه دامن و کوهستان به اغوای «همفریز» سفیر انگلیس در کابل و «شیخ محبوب علی افریدی» از اعضای سفارت انگلیس که هفته یک و دو روز به بهانه تفریح در استالاف و فرزه و شکر دره و قلعه مرادبیک و سرای خواجه و چاریکار و غیره رفته، مردم و بزرگان قومی را به شورش برضد امان الله تحریک میکرد. و هم وزراء خانن و غدار برخلاف امان الله رهسپار و درخفا ملت را برضد او دلالت میکردند و دولت جدید الاستقلالی را که در اقطار و انظار عرض اندام کرده بود، چنان از بیخ و بن برانداختند که اگر سیاست عمیق سریق (آسان و روان) التغیر همسایه شرقی (انگلیس) و شمالی (روسیه) ترک غرض خصوصی خود را کرده، افغانستان را به حال خودش گذارند تا پنجاه سال دیگر به حالتی که داشت نخواهد رسید. و حال آنکه هر دو همسایه از رقابت هم لحظه ای و لمحہ ای آرام ننشسته، برای حصول مدعایی خود (افغانستان) را آسوده و راحت نخواهند گذاشت.» [100]

شاه امان الله واقعاً مرد انقلابی و از خودگداری بود. او با حصول استقلال سیاسی افغانستان، نه تنها حیثیت و اعتبار انگلیس ها را در انظار جهانیان خورد و خمیر نموده بود، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزانی، خوانین و روسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید.

نتیجه:

آئینه چون عیب تو بنمود راست خود شکن آئینه شکستن خطاست

با ذکر مجدد این بیت حکمت آموز، از آنچه در این مقاله با حدود 90 بار نقل قول از کتاب مؤرخ نامدار کشور فیض محمدکاتب نشان داده شد، میتوان به این نتایج دست یافت که:

1- بچه سقاو، یک آدم دزد، راهزن، جاهل، ضد مظاهر تمدن و فرهنگ، ضد دانش و مکتب و کسب تحصیل و نوکر ارتجاع و آله دست انگلیس بوده و بد نام ترین چهره سیاسی تاریخ افغانستان است که کارکردهایش برای هیچ یک از هموطنان و همشهریانش جز شرمساری چیزی در بر ندارد.

2- حبیب الله کلکانی، یک آدم بیسواد و جاهل بود، و از دین داری و اسلامیت اطلاعی نداشت، و بنابراین از مهمترین و ملموس ترین آموزه های دین اسلام از قبیل: انصاف و عدالت و پاک دامنی، وفا به عهد و میثاق و پابندی به سوگند قرآن، ترحم بر ضعفا و اسیران و کودکان و بیوه زنان و پیر مردان در جنگها، فهم و شناختی نداشت. بنابراین او نمیتوانست خادم دین رسول الله باشد، بلکه اعمال و کردارش، تماماً برخلاف دین اسلام و ارشادات رسول الله بود. نامیدن «حبیب الله، خادم دین رسول الله» محض بخاطر برابری قافیه شعر بوده است، نه بخاطر واقعیت امر دین داری. کاتب بر او چنین شهادت میدهد: «سالار دزدان و پیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده و در حقیقت و نفس الامر هادم آن بود.» [101]

3- حبیب الله کلکانی، مرد پاک دامن و حفاظی هم نبود، اگر دستش میرسید از تجاوز برنامه موس مردم دریغ نمی کرد. او دختر سردار محمدعلی خان را که دوبار از ترس ازدواج با پسر سقاو، زهر نوشید ولی نمرد، چون نجاتش دادند، اما پسر سقاو بالاخره با زور او را تصرف نمود و بعد عقد بست.

4- حبیب الله کلکانی، چنان ظالم و خونخوار بود که اسیران را زنده زنده در آتش می انداخت و بعد از سوختن جسم شان، سر آنها را جدا کرده بر سر چوب نصب میکرد و در شهر می گشتاند تا مردم از وی بترسند.

5- افراد سقاوی بدستور حبیب الله کلکانی، چنان سفاک و خون آشام بودند که اطفال شیرخواره را در بغل مادر شان با تفنگ میزدند تا با مادر خود یکجا هلاک شوند. کاری که تاریخ مثال آنرا فقط در فتوحات چنگیز و هلاکو سراغ میدهد و بس!

6- هیچ قوم و طایفه ای مثل قوم هزاره و مردم وردک و لوگر و تگاب، واقوام درانی و میرزمانخان کنری در افغانستان از امان الله خان حمایت نکردند و مثل آنها مورد خشم و سرکوبی و قتل سقویان قرار نگرفتند. و در میان خانواده های وابسته به امان الله خان، هیچ خانواده ای مانند خانواده نادرخان و وابستگانش از سوی پسر سقاوی مورد استهزاء و استیذاء و هتاک و بی باکی قرار نگرفته اند.

7- حبیب الله کلکانی، به عهد و پیمان و سوگند به قرآن باز و بند نبود، چنانکه دوبار او عهد و امضای برقرآن را شکست و سرانجام قرآن خصم جاننش شد. بار اول با احمدعلیخان نماینده دولت امانی، در جبل السراج پیمانی مبنی بر ترک مخاصمت با دولت بست و بر قرآن امضا کرد، ولی همینکه از سوی دولت رتبه و معاش و تفنگ و کارتوس گرفت، از اختیارات دولتی برضد دولت استفاده کرد و این اولین نکت عهده نقض سوگند او با قرآن است.

8- باردوم حبیب الله کلکانی، با عنایت الله خان عهد و سوگند و بر قرآن امضا کرده و تعهد سپرده بود که به منسوبان خاندان سلطنتی و مامورین دولتی مشخص و خدمه نظامی ارگ بد رفتاری نکند، و اذیت و آزاری نرساند، اما او در همان روزی که به ارگ وارد شد، دستور کشتن و بیستن و مصادره اموال مامورین دولتی و اشخاص وابسته به سلطنت و محافظین داخل ارگ را داد. به این حساب پسر سقاوی برای دومین بار سوگند خود به قرآن را شکست کرد.

9- حبیب الله کلکانی برای انتقام کشی از نادرخان و برادرانش، بارها، به مال و ناموس منسوبین خاندان امان الله خان و نادرخان و برادرانش، دست هتک عصمت و دست درازی نمود که آن عمل در شأن هیچ کسی که ذره ای از وجدان و انسانیت و جوانمردی داشته باشد، شایسته نیست.

10- حبیب الله کلکانی، بار بار فرمان قتل عام مردم قزلباش و هزاره را صادر نمود، درحالی که این عملش یک جنایت بزرگ ملی بشمار می رفت، و نمی بایست دست به چنین کاری میزدند. زیرا هزاره ها و قزلباش ها نیز جزئی از اتباع این کشوراند و در راه استقلال و حفاظت از آن جان باخته اند و حق دارند در این کشور مثل سایرین آبرومندان زندگی کنند. از میان این دو قوم بهترین دانشمندان، بهترین طبیبان، بهترین انجیران، بهترین شخصیت های مشروطه خواه، بهترین مؤرخان و نویسندگان و شاعران و نظامیان به ظهور رسیده اند.

11- حبیب الله کلکانی، بمنظور بقای حکومت خود، تجاوز و فحشا و نفاق و شقاق قومی و زبانی را در میان مردم دامن زد و با صدور فرامین رسمی، رسماً یک قوم را علیه قوم دیگر تحریک نمود، چنانکه بقول کتاب « بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاد.» [102].

12- حبیب الله کلکانی، تروریسم را برای نخستین بار، در کشور، ترویج داد. و برای ترور اشخاص و افراد مخالف خود، بدون در نظر گرفتن عواقب و خیم آن، جایزه تعیین میکرد. طبعاً اگر تروریست متعلق به قومی دیگری می بود، در واقع تمام قوم مقتول، تروریست و قوم او را به چشم دشمن می دیدند، و آنها هم در صدد برمی آمدند تا انتقام خود را از طرف مقابل بگیرند.

13- بدون تردید نقش حضرات شوربازار، در انقراض سلطنت امان الله خان و انصراف عنایت الله خان از امارت و به قدرت رساندن حبیب الله کلکانی برجسته بود. درحالی که شاه محمودخان برادر نادرخان قبل از رفتن از کابل، فامیل خود و برادرانش را بطور امانت به حضرت محمداصداق سپرده بود، و بنابر رسم افغانی می باید از آنها صیانت و حفاظت مینمود و اجازه نمیداد که پسر سقاوی آنها را به ارگ احضار و توهین کند، اما این حضرات هیچ کاری در ممانعت پسر سقاوی از تجاوز و هتک حرمت به خانواده سلطنتی و نیز ناموس مردم شهر کابل نکردند. او و برادر بزرگش نورالمشایخ میتوانستند با استفاده از نفوذ روحانی خود، اقلأ یک خطابه در مسجد پل خشتی در مذمت تجاوز برنامه ناموس مسلمانان و قباحات و لواطت و رقصاندن پسران نوجوان در محافل خصوصی مردان ایراد کند که نکردند.

14- در تاریخ کشورهای منطقه سراغ نمیشود که یک فاتح هر قدر قهار و جبار بوده باشد، دستور قطع کردن اشجار مثمر و غیر مثمر و یا دستور آتش زدن خرمن یا خانه های مردم را داده باشد، ولی پسر سقاوی این عمل زشت و نا

بخشودنی را در حق مردم مسلمان تگاب که محل سکونت پشتونهای صافی میباشد، انجام داد تا مردم را وادار به اطاعت اجباری از سقویان نموده باشد.

15- با در نظر داشت حقایق نقل شده از تذکرالانقلاب فیض محمدکاتب، حبیب الله کلکانی، هرگز دارای کرکتر و اخلاق عیاری و خصلت جوانمردی نبوده است، و جای افسوس خواهد بود اگر کسی او را «عیاری از خراسان» یا کابل زمین بشمارد. در **آئین عیاری**، چند چیز از اصول مهم عیاری و جوانمردی شمرده میشود: «... و بدان ای پسر که جوانمردترین مردان از همه آن بود که با چندگونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکیبا به هرکاری و صادق الوعد باشد و پاک عورت و پاکدل، و زیان کس بسود خود نخواهد، اما زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد. و زبون گیر نباشد و به اسیران دست درازی نکند و بیچارگان را یاری کند و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند.» [103].

هیچیک از اصول جوانمردی و عیاری که در فوق ذکر شده، در وجود حبیب الله کلکانی و یاران فاسق و متجاوز او دیده نمی شود، پس نامیدن، حبیب الله بحیث «عیاری از خراسان»، توهینی بزرگ به عیاران و جوانمردان تاریخ کشور است. او را باید یک دزد داره نی، و یک رهن سرگردنه و یک آدم خونخوار و متجاوز به مال و ناموس مردم دانست، تا فرزندان محل و نسل های آینده، از کرکتر و خوی و خصلت وی دوری بجویند و راه و روش او را که همانا دزدی و چشم به جیب و مال و ناموس مردم داشتن بود، مذموم بشمارند و جداً از آن دوری نمایند.

16- در فرهنگ بشریت متمدن و آگاه، دزدی و آدم کشی، و تجاوز به مال و دارائی و ناموس مردم، بدترین و زشت ترین کارها شمرده شده، و برای انسان هیچگونه افتخاری به همراه ندارد. در تاریخ ها و ادیان مختلف نیز از آن نکوهش شده و می شود. بنابراین باید در نصاب تعلیمی شاگردان مکاتب، نفس دزدی و آدمکشی و غارت و تجاوز به مال و منال مردم، به لحاظ ماهیت اخلاقی و اجتماعی خود تقبیح و محکوم شود تا کسی در آینده این کارها را تکرار نکند.

متأسفانه بر اثر عدم توجه به این موضوع مهم حیاتی بود که افراد منسوب به شورای نظار در حکومت چهار ساله ربانی - مسعود و همچنان در دوره حامدکرزی، تقریباً عین همان کارهای را بمنصه عمل گذاشتند که در عهد حبیب الله کلکانی سقویان انجام می دادند، به همین خاطر، مردم آن دوره ها را، سقوای دوم و سقوای سوم مسمی ساخته اند.

17- آنهایی که در اروپا برای تجلیل از حبیب الله کلکانی محافلی تدویر و در آن سخنرانی میکنند، آیا گاهی با خود اندیشیده اند که از این محافل چی نتایج بدست می آورند و چی درس های برای فرزندان و جوانان خود تقدیم میکنند؟ بدون شک، تجلیل از «حبیب الله، خادم دین رسول الله» بخاطر خدمات دینی و اسلامی او نیست. زیرا حبیب الله آدم بیسواد و در مورد دین رسول الله، دانشی نداشت. تمام فکر و اندیشه اش: دزدی و آدمکشی و زنده کباب کردن انسانها و تشهیر کردن مخالفین در بازارها و زدن و بستن و غارت کردن مال مردم و تجاوز و دست درازی به زن و دختر و پسر دیگران بود، که اینگونه اعمال همه برخلاف دین و مغایر شریعت اسلام است. بنابراین تجلیل از حبیب الله، در واقع تجلیل از بیسوادی و نادانی و تجلیل از دزدی و راهگیری و غارت و چپاول و تجاوز برناموس دیگران، تجلیل از مسدود کردن دروازه های مکاتبات و معارف و تعلیم و تدریس و آموزش است. امید وارم این هموطنانم، بجای تجلیل از جهالت و نادانی و ظلمت و وحشت و بربریت و آدمکشی و قلدن مآبی و راهزنی که سرانجام به غارت و چپاول شهریان کابل می انجامد، نهال دوستی و برادری و برابری و عدالتخواهی و رفاه عمومی را بنشانند و بذر دانش بکارند و برای اخلاف خود درس شرافتمندانه زندگی کردن را بیاموزند.

18- بهتر است تا بجای تجلیل از یک دزد و یک آدمکش بیسواد که هیچ افتخاری بهمراه ندارد، از شخصیت های بزرگی چون: جوهر شاه غوربندی، محمد عثمان خان پروانی، شجاع الدوله خان غوربندی، و سرشار شمالی، لیلی صراحت روشنی، استاد غلام علی آئین، پوهاند دکتور حسین یمین، داکتر دوست محمد پروانی، استاد عبدالحق واله، انجنیر عزیز جرأت گرداننده سایت خبری و اطلاعاتی آریانی، و غیره شخصیت های مبارز تاریخی که در دفاع از استقلال و طرد بیگانگان در جنگ های اول و دوم و سوم با انگیسها رزمیدند و حماسه آفریدند مانند: میرمسجدی خان کوهستانی و میردرویش خان قشقاری و میربچه خان کوهدامنی و عبدالقادر خان (اوپیان- پروانی) و دیگر مردان مبارز و نیکنام پروان و کوهستان محافل علمی و فرهنگی ترتیب داده شود و کارنامه های آنها برحسته گردد و بطورشایسته نی از آنها قدردانی شود؟

19- آیا شایسته تر نیست تا نام مکاتب و لیسه ها، وکودکستان ها و جاده ها و چارسو ها و خیابانهای شهرهای مناطق کوهدامن و کوهستان و استالف و میر بچه کوت و چاریکار و پروان و غیره به جای حبیب الله کلکانی، به نام های شخصیت های فرهنگی و سیاسی فوق الذکر مسمی گردد، تا سرمشقی برازنده و افتخار انگیز برای فرزندان آن مرز و بوم باشد؟

20- آنطور که در بخش ششم این مقاله تشریح شد، در میان خانواده های کابل، هیچ خانواده ای مثل خانواده نادرخان و وابستگی از سوی پسر سقو مورد استهزاء و استیذاء و هتاک و بی باکی قرار نگرفته است. آنهایی که امروز سنگ طرقداری از نادرشاه و ظاهرشاه را به سینه میکوبند، باید متوجه باشند که نمیتوانند هم دوست نادرخان و ظاهرشاه و هم هوادار حبیب الله پسر سقو باشند! به کلام دیگر، کسی که در تمجید از حبیب الله کلکانی کتاب نوشته و او را «شاه دیندار» و «با ناموس» و «عیاری از خراسان» نامیده است، در واقع، هتک حرمت و استهزاء در حق نسوان خاندان نادرخان، مورد تائید وی بوده است. هواداری از چنین کسی، تائید غیر مستقیم از ردالت ها و بی ناموسی های پسر سقو در حق فامیل نادرخان پدر ظاهرشاه است و می باید متوجه موضع گیری احساساتی و غیر سالم خود با ظاهرشاه باشند!!

و در آخر چه بهتر که این سخن شمس تبریزی را حسن ختام نمایم که خیلی پیش از امروز گفته بود: « اگرگفتنی باشد و هزار کس از ریش من در آویزد که مگر نگویم، بعد از هزار سال این سخن بدان کس رسد که من خواسته باشم.» [104]

پایان

2015 / 12 / 28

مآخذ و توضیحات:

- [90]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 129-131
- [91]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 138
- [92]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 158
- [93]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 143
- [94]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 174
- [95]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 176
- [96]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 177
- [97]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 178
- [98]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 49
- [99]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 45-49 ، ویراستار کتاب در ص 42 مقدمه خود مینویسد: « این کتاب برپایه تنها نسخه منحصر به فرد آن که به خط مؤلف، در آرشیف ملی افغانستان، تحت شماره 129 / 25 ثبت است، به نشر میرسد.» بنابراین مطالب و رخداد های ثبت شده در این نسخه، از تمام متن های ترجمه شده این کتاب به زبان های روسی و انگلیسی معتبرتر و مرجح تر است. [سیستانی]
- [100]- فیض محمدکاتب، مقدمه نژادنامه افغان، ص 35
- [101]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 296
- [102]- کاتب، نژاد نامه افغان ، طبع 1372 ایران، ص 41
- [103]- قابوسنامه، چاپ جلال الدین تهرانی، ص 201
- [104]- از قول داکتر اکرم عثمان، نویسنده نامدار افغان، مقیم سویدن نقل قول گردید.